

پرسش ائتلاف با سلطنت‌طلبان و دیگر «دگراندیشان»

جای خالی سیاست

اگر امروز سلطنت‌طلبان کودتای بیست و هشت مرداد را محکوم کنند، استبداد پهلوی را به نقد بکشند، اما سیاست افراطی کنونی را دنبال کنند، نگارنده، حاضر به همکاری با آنان نیست. از طرف دیگر اگر کودتای بیست و هشت مرداد را مثبت ارزیابی کنند، ولی سیاستی میان‌رو و اصلاح‌طلبانه در پیش بگیرند، نگارنده اولین کسی است که از همکاری و همراهی با آنان دفاع خواهد کرد. آنچه امروز در فضای سیاسی خارج از کشور دیده می‌شود یکی شدن سیاست بخشی از جمهوری خواهان و بخش دیگری از سلطنت‌طلبان حول شعار «اتحاد برای رفرا دوم» است. هنگامی که هم تحلیل سیاسی اوضاع و هم شعار مبارزاتی یکی می‌شود، همکاری و همراهی در میان نیروهایی که هم تاریخ نیستند ولی هم سرنوشت شده‌اند اجتناب ناپذیر است. هیچ ایرادی به این نزدیکی نمی‌توان گرفت. ایراد به آنانی است که همان مبانی تحلیلی و استراتژی سیاسی را دارند اما نه تنها از همکاری طفره می‌روند بلکه کار را به ناسزاگویی می‌رسانند، از تاریخ و گذشته افراد استفاده می‌کنند تا ظاهراً فاصله خود را حفظ کنند و با توجه به اینکه به غیر از چپ سنتی هیچ نیرویی نیست که مبانی حقوق بشر و دموکراسی را سرلوحه برنامه‌های خود قرار نداده باشد، حاصل آن می‌شود که مجبور می‌شوند حق جریان سلطنت‌طلب را به عنوان یک نیروی سیاسی در آینده ایران منکر بشوند. این نوع موضع‌گیری هم به مبلغان ائتلاف با سلطنت‌طلبان فرصت می‌دهد که درس دموکراسی خواهی بدهند و به درستی گوشزد کنند که هیچکس را نمی‌توان از ابراز شکل حکومت مطلوب خود محروم کرد و نباید قیم مردم بود و هم زیرکانه دموکراسی خواهی را معادل ائتلاف با سلطنت‌طلبان قلمداد کنند. حال معلوم نیست چگونه حق هر نیروی سیاسی برای ابراز شکل حکومت مطلوب خود باید به ائتلاف با نیروی معینی بیانجامد. در فردای ایران اگر انتخابی آزاد صورت بگیرد می‌توان تصور کرد که بدیل‌های متعددی از جمله جمهوری سوسیالیستی، جمهوری دمکراتیک اسلامی و غیره مطرح شوند. هیچ کس نمی‌تواند حق اظهار نظر و حق مراجعه به آراء عمومی را از طرفداران آنها سلب کند. این هیچ ربطی به ائتلاف ندارد. آن چه ائتلاف و نزدیکی سیاسی را رقم می‌زند خط مشی سیاسی نیروهای گوناگون و ارزیابی آنها از تغییر و تحولات سیاسی در ایران است.

دو دیدگاه از تغییر و تحولات سیاسی در ایران

در دو دهه اخیر، دستکم دو نگرش در مورد تغییر و تحولات سیاسی در ایران طرح شده است. دیدگاهی که ریشه در فرهنگ سیاسی سنتی دارد و هدفش را برانداختن حکومت قرار داده است. در این دیدگاه حکومت جمهوری اسلامی حاضر به پذیرش، تمکین و یا تسلیم در مقابل مطالبات مردم نیست و در هیچ شرایطی حاضر به زیر پرسش بردن ساختار قدرت سیاسی نمی‌شود و در یک کلام اصلاح‌ناپذیر است. دیدگاه دوم، نگرشی است که در برابر سیاست سرنگونی، سیاست مطالباتی را می‌گذارد، پروسه دموکراتیک‌سازی جامعه را یک شبه نمی‌داند و بر این نظر است که دموکراتیک‌سازی از راه پیکار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و سازمانیابی نیروهای جامعه مدنی و نیروهای سیاسی به سرانجام می‌رسد. این مبارزات در وهله نخست باید شرایط یک انتخاب آزاد یعنی آزادی احزاب و رسانه‌ها و زندانی‌های سیاسی را به حکومت تحمیل کنند تا زمینه‌ی واقعی یک انتخاب آزاد فراهم شود. گوناگونی قشرها، طبقات و اقلیت‌های جامعه آن چنان است که هر کدام با طرح مطالبات ویژه خود می‌تواند چنان انباشتی سیاسی فراهم آورند که رژیم را در «محاصره مدنی» خود قرار داده، و به تمکین و اداری کنند. بر مبنای این سیاست مرکز ثقل مبارزه درون ایران است و به این لحاظ با آلترناتیوسازی در خارج از کشور بیگانه است. انتخاب مبارزه مسالمت‌آمیز نتیجه‌ی منطقی این نگرش در دو دهه گذشته بوده است. باید یک یادآوری تاریخی کرد که ۱۵ سال پیش هنگامی که

صحبت از مبارزه مسالمت‌آمیز می‌شد، از طرف همین کسانی که امروز در «اتحاد برای رفراندوم» گردآمده‌اند مورد شماتت قرار می‌گرفت. استفاده از واژه «مسالمت» در شیوه مبارزه برای اینان به معنی مسالمت با حکومت جمهوری اسلامی بود. خوشبختانه ادبیات سیاسی آن دوران موجود است. در آن دوران مباحث نگرش افراطی منطق درونی خود را داشت. این منطق نفی مبارزه مسالمت‌آمیز را ناشی از ناممکن بودن گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی می‌دانست. زیرا پذیرش احتمال گذار مسالمت‌آمیز به دموکراسی چیزی جز پذیرش این اصل نبود که حاکمان در اوج گیری مبارزه مسالمت‌آمیز حاضر به زیر پرسش بردن ساختار قدرت بشوند و عقب بنشینند. یعنی "اصلاح‌پذیر" بشوند. اگر چنین عقب‌نشینی متصور نباشد، سخن از گذار مسالمت‌آمیز هم بی‌معنا خواهد بود و لاجرم صحبت از مبارزه مسالمت‌آمیز در استراتژی سیاسی جایی نخواهد داشت. این منطق را بدرستی سازمان مجاهدین خلق برای توضیح و توجیه مبارزه مسلحانه خود برگزیده بود. پس اگر قرار باشد که حاکمان حاضر به هیچ‌گونه عقب‌نشینی نشوند، و شرایط گذار مسالمت‌آمیز را فراهم نکنند، آنگاه معلوم نیست چرا اپوزیسیون باید مبارزه مسالمت‌آمیز را برگزیند؟ البته سخن گفتن از خشونت، این روزها خریدار زیادی ندارد و برای دیدگاه سرنگونی انتخاب این مفهوم بیشتر «دیپلماتیک» است. برای افراطیون جمهوریخواه، با همان ساختار فکری که به سرمایه‌داری و امپریالیسم می‌اندیشیدند و سرنگونی آن را طلب می‌کردند، امروز هوادار مبارزه مسالمت‌آمیز شده‌اند بدون آنکه موافق گذار مسالمت‌آمیز باشند و تناقض دیدگاه خود را در نمی‌یابند. اما سیاست‌گذاران سلطنت‌طلب که درک سیاسی دیگری دارند به این مسئله چگونه برخورد می‌کنند؟

رفراندوم و اعتماد به نفس سلطنت‌طلبان

حدود پنج سال پیش که شعار «امروز فقط اتحاد» شاهزاده رضا پهلوی به شعار «اتحاد برای همه‌پرسی» تغییر یافت در گفتگویی با یکی از فرهیختگان هوادار پادشاهی، پرسشی در مورد الزامات چنین شعاری طرح کردم؟ پرسش من حول شرایط و واکنش حکومت نسبت به گذار مسالمت‌آمیز بود. وی در پاسخ چنین عنوان کرد که به هیچ‌وجه نباید وارد چنین مباحثی شد. امروز شعار «اتحاد برای همه‌پرسی» همان شعار نفی تمام و کمال جمهوری اسلامی است. این همان شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی» است که هزینه امنیتی ندارد و در عین حال می‌تواند پشتیبانی بین‌المللی را برانگیزد و ورود به جزئیات این شعار، جز ایجاد پراکندگی کار دیگری نمی‌کند. بی‌جهت هم نیست که شخص شاهزاده رضا پهلوی در تمام این مدت، بسته به موقعیت، پاسخ‌های گوناگون و متناقضی در مورد اجرائی شدن طرح رفراندوم داده است. گاهی وادار کردن حکومت را مطرح کرده است، در جایی دیگر رفراندوم را به بعد از سرنگونی حکومت حواله داده است. طفره‌ای که کاملاً قابل فهم است.

استراتژی سیاسی سلطنت‌طلبان برانگیختن جنبش سرنگونی با رهبری خارج از کشوری است. چنین جنبشی مسلماً باید حول یک شعار واحد شکل بگیرد و هر کسی را که با اصل اصلاح‌ناپذیری حاکمان و رفراندوم (با معنی بالا) موافقت داشته باشد جمع کند. مطلوبیت چنین سناریویی برای سلطنت‌طلبان ناشی از شناختی است که از ذهنیت مردم دارند و کشش آنان را به شخصیت می‌شناسند. نقش شاهزاده رضا پهلوی که مورد شناسایی همه مردم ایران است در این فرایند فرادستی پیدا می‌کند. پس چه باک که جمهوریخواهان یا هر کس دیگری در آن شرکت کند. سلطنت‌طلبان حاضر به انعطاف در همه زمینه‌ها هستند تا آنجا که سخنی از عقب‌نشینی حاکمان به میان نیاید. استراتژیست‌های سلطنت‌طلبان به خوبی واقفند که در این سناریو هر چه جمهوریخواهان از صف مستقل خود حرف بزنند و یا حتی ادعا کنند که هواداران پادشاهی را به راه درست هدایت کرده‌اند، در یک جنبش شورشی مردم به دنبال شخصیت‌ها می‌روند و در این رقابت شاهزاده بخت بیشتری دارد. سلطنت‌طلبان زیاد هم نگران جمهوریخواهی نیستند، تا آنجا که توطئه نکنند و سخن از مبارزه سازمانیافته و گام به گام به پیش نکشند، مشکلی پیش نخواهد آمد.

آنچه سلطنت‌طلبان را برآشفته می‌کند، تلفیق مبارزه مسالمت‌آمیز و گذار مسالمت‌آمیز است که در جوهر خود سیاستی مبتنی بر بازگشایی فضای سیاسی، عقب‌راندن حاکمان و ایجاد شرایط آزادی احزاب و مطبوعات است. نگرشی که دموکراتیک سازی جامعه ایران را یک روند می‌داند که ناگزیر رهبری

سیاسی آن در داخل کشور و برآمده از سازمانیابی نیروهای جامعه مدنی و سیاسی خواهد بود. در صورت تحقق چنین سناریویی که مرکز ثقل آن آشتی میان نیروهای میانه‌رو مذهبی و عرفی است جایی برای طرح سلطنت هم باقی نمی‌ماند.

با شکست جنبش دوم خرداد و طرح فراخوان رفراندوم، اعتماد به نفس خاصی در میان هواداران پادشاهی شکل گرفته است و امروز مسئله ائتلاف و همکاری را حول دو محور «اصلاح ناپذیری نظام» و «رفراندوم» طرح می‌کنند. برخی از جمهوریخواهان با قبول این دو اصل به همکاری با سلطنت‌طلبان روی آورده‌اند زیرا سیاست مشترک حرف آخر را خواهد زد. نمونه بارز آن دکتر کامبیز روستا است که هشت سال پیش در بیانیه‌ای حتی شرکت سلطنت‌طلبان در فرایند سیاسی آینده را نفی می‌کرد و امروز از مبلغان اتحاد فراگیر با سلطنت‌طلبان است. تصمیم قابل‌فهمی است. اما به نظر نگارنده برای نیروهای میانه‌رو جمهوریخواه که عمدتاً در اتحاد جمهوری خواهان ایران گرده آمده‌اند، اولویت نخستین بایستی تقویت یک جریان میانه‌رو سکولار باشد که بتواند در بحث و گفتگو با نیروهای میانه‌رو مذهبی سیاست مشترک گذار به دمکراسی را تدوین کنند. این اولویت به ویژه در فضای سیاسی کشوری که کشش خاصی به افراط و تفریط دارد اهمیت خاصی می‌یابد. افراط و تفریطی که شاید مهمترین عامل گسست‌های جنبش دموکراسی‌خواهی در ایران باشد.

بی‌جهت نیست که سمبل‌های میانه‌روی در ایران همچون مشیرالدوله و خلیل ملکی مورد تکفیر قرار گرفته‌اند و سخنان رادیکال چه در هیئت چپی، چه ملی و چه مذهبی کشش بیشتری یافته‌اند، سلطنت که جای خود.

در جامعه‌ای که گروه‌بندی‌های سیاسی مختلف، گذشته‌های گوناگون داشته‌اند، آنچه معیار و محک همکاری‌های سیاسی است نه بهشت‌های برینی است که هر کدام به شکل جمهوری، سلطنت مشروطه، جمهوری دموکراتیک اسلامی و جامعه بدون طبقه طرح می‌کنند، بلکه در وهله نخست سیاست مشترکی است که کسانی را که هم تاریخ نیستند، هم سرنوشت می‌کند.

امیرحسین گنج‌بخش

amirganjbakhsh@hotmail.com